

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ

الْمُرْسَلِينَ

وختامِ النَّبِيِّنَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ

الطَّاهِرِينَ

وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

سلوک یعنی قیام به آنچه مورد رضای حق

است

بحث پیرامون این فقره از حدیث شریف عنوان

بصری بود که حضرت می فرماید: «إِنِّي رَجُلٌ مَطْلُوبٌ؛

من مورد مراقبت و توجه هستم، دولت و حکومت
روی من نظر دارد.»

عرض شد که: هدایت و دستگیری پروردگار
معیار مشخص و تعریف شده‌ای برای همه ندارد؛
بلکه خداوند متعال راه‌های مختلفی را برای هدایت
بشر بر حسب استعداد افراد قرار می‌دهد، و ممکن
است راه شخصی با راه دیگری تفاوت داشته باشد.
و آنچه که برای سالک لازم است عبارت است از:
تسلیم در برابر رضا و مشیت پروردگار، و عمل به
آنچه که قطع دارد صلاح و رضای حضرت حقّ به
آن تعلق گرفته است.

در جلسه گذشته عرض شد که: عدّه‌ای از
بزرگان و علماء نجف، خدمت مرحوم قاضی رضوان
الله علیه رسیده و از ایشان دستوراتی برای عمل و
سلوک الی

اللّٰه می خواستند؛ ایشان قبل از پرداختن به این موضوع به آنها می فرمایند: آیا شما بر طبق آنچه که تا به حال دانسته‌اید، عمل کرده‌اید که الآن به دنبال مجهولات می گردید؟!

از این بیان ایشان استفاده می شود که: راه خدا و سلوک إلی اللّٰه بر خلاف آنچه که تصوّر می شود راهی دشوار و ناشناخته و عجیب و غریب و تافته جدا بافته از مسیر حق نیست که اسمش را سیر و سلوک و راه خدا، و ثمره آن را دستگیری و تربیت نفوس گذاشته باشند؛ بلکه سلوک إلی اللّٰه عبارت است از: قیام به آنچه که مورد رضای حق است.

آری، این معنای سلوک إلی اللّٰه است، و هر کسی غیر از این تصوّر کند، در اشتباه محض است.

مرحوم علامه: «بدانید که قدم از قدم

بر نمی دارید إلاً بالعمل برضی اللّٰه»

روزی مرحوم والد رضوان اللّٰه علیه در دو سه سال آخر حیاتشان دوستانی را که در مشهد داشتند جمع کردند و با آنها اتمام حجّت کرده و فرمودند:

خیال نکنید به صرف اینکه اسم خود را سالک

گذاشته‌اید و به گمان اینکه خود را در تحت حصن و
حرز درآورده‌اید، دیگر مسأله فیصله پیدا کرده و کار
خود را تمام شده تلقی کنید. ای رفقا! بدانید که: قدم از
قدم بر نمی‌دارید إِلَّا بِالْعَمَلِ بِرِضَى اللَّهِ؛ به اندازه سر
سوزنی از جای خود حرکت نمی‌کنید مگر به اینکه به
این مطالب عمل کنید.

یعنی صرفاً با ما بودن ملاک نیست بلکه
ملاک عمل است، و دل خوش کردن به اینکه ما در
تحت حفظ و حراست ولایت قرار گرفته‌ایم، خواب
و خیال است، و اگر به مطالبی که مطرح می‌شود
عمل شود جلو می‌روید، و اگر صد سال هم اسم
سالک را با خود یدک بکشید یک سانت به جلو
حرکت نخواهید کرد؛ این را سلوک می‌گویند.

سلوک یعنی: عمل بر وفق رضای خدا و

یقینیات؛

سلوک یعنی: حفظ امانت در هر موقعیت و

در هر جا، ولو اینکه بر خلاف منافع انسان باشد؛

سلوک یعنی: صداقت با خود و با خلق خدا
در همه جا و همه وقت، ولو اینکه بر خلاف منافع
باشد؛

سلوک یعنی: احتراز از غیبت در همه جا و
همه وقت، ولو اینکه این غیبت نفع و بهره‌ای را برای
انسان به ارمغان بیاورد.

مرحوم آیه الله انصاری: سلوک یعنی عمل کردن به احکام خمس

مرحوم آقای انصاری می‌فرمودند که: «سلوک
عبارت است از عمل به احکام خمس: واجب
و مستحب و حرام و مکروه و مباح.»

چه بسیار افرادی در خدمت بزرگان بودند که
خیال می‌کردند صرف ادراک محضر ایشان کار را
تمام می‌کند، در حالی که مسأله این‌طور نبود. ما
بسیاری از افرادی را می‌دیدیم که می‌آمدند و در
مجالس شرکت می‌کردند، ولی عمل آنها گواه بر عدم
یقین آنها به راه بود. بالأخره این افراد جان سالم به‌در
نبردند و در وادی هلاکت سقوط کردند؛ چراکه اولیا
الهی با کسی شوخی ندارند، و اساساً راه خدا

شوخی بردار نیست و خداوند با کسی رفاقت و
رحمیت ندارد.

سؤال جالب آیه الله حسن زاده آملی از آقازاده

مرحوم قاضی رضوان الله علیه

اخیراً یکی از دوستان مطلب بسیار جالبی را
از قول حضرت آیه الله جناب آقای حسن زاده آملی
وفقه الله تعالی لمرضاته نقل کردند و گفتند:

روزی خدمت آقای حسن زاده رسیدم و
صحبت از مرحوم قاضی رضوان الله علیه و
آقازادگان ایشان به میان آمد، ایشان می گفتند:

«روزی من از مرحوم آقا سید مهدی قاضی^۱
سؤال کردم: آقا! حقیقت و سرّ مرحوم قاضی به کدام
یک از آقازادگان و اولاد منتقل شده است؟ آن جنبه
معنوی و روحی را که مرحوم قاضی داشتند، کدام
یک از آقازادگان ایشان از آن حقیقت بهره بردند؟ و
منظورم از این سؤال این بود که: آیا شما هم در این

^۱ یکی از آقازادگان مرحوم قاضی به نام مرحوم آقای حاج سید مهدی قاضی
بود که در همین قم بودند و بنده هم ایشان را بارها زیارت کرده بودم. ایشان
در علم اعداد و علوم غریبه شاید در زمان ما نظیر نداشت.

زمینه حظّی برده‌اید یا نه.

ایشان فرمودند: " نه آقا جان! ما کجا توانستیم

آن حقیقت و واقعیتی را که در پدر ما بود به ارث

ببریم؟! از میان اولاد مرحوم والد ما فقط یک

خواه‌ری داشتیم که او وارث حقیقت و سرّ ایشان بود

و او هم از دنیا رفته است. "

بعد ایشان می‌فرمودند: «مرحوم آخوند

ملاحسینقلی همدانی قدّس الله رمسه در حدود

سیصد شاگرد سلوکی داشت که هر کدام ستاره‌ای در

آسمان معرفت، و چراغی برای هدایت خلق بودند؛

افرادی مانند: مرحوم آقای سید احمد کربلایی، آقای

سید محمدسعید حبّوبی، آقای شیخ محمد بهاری،

بزرگانی از شاگردان مرحوم آخوند ملاحسینقلی

همدانی بودند. سیصد نفر از مرحوم آخوند

ملاحسینقلی همدانی استفاده بردند آن‌هم به این نحو

از استفاده تامّ، درحالی‌که فرزند بلافصل مرحوم

آخوند ملاحسینقلی در منزل ایشان بود و از این

مسائل هیچ خبر نداشت!

این مسأله بسیار مهمّی است که: راه و مسیر

خدا بر اساس حقیقت و واقعیت است، و اینکه گفته شود: راه خدا شوخی بردار نیست بدین جهت است که: خداوند متعال نسبت به بندگانش نظر واحدی دارد و همه در نزد او مساوی هستند، و همه بندگان خدا و مخلوق او هستند؛ بنابراین معنا ندارد که نسبت به فردی نظری داشته باشد و نسبت به دیگری نداشته باشد، منتهی بحث در این است که: چه کسی در این راه قدم می‌گذارد و با تمام وجود حرکت می‌کند.

کلام امام زمان علیه‌السلام در نامه‌ای به شیخ

مفید أعلى الله مقامه

امام زمان علیه‌السلام در نامه‌ای به شیخ مفید

می‌فرمایند:

ولو أن أشياعنا وفقهم الله لطاعته على اجتماع من

القلوب في الوفاء بالعهد عليهم لما تأخر عنهم اليمن

بلقائنا، و لتعجلت لهم السعادة بمشاهدتنا على حق

المعرفة، و صدقها منهم بنا؛ فما يحبسنا عنهم إلا ما

يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكَرَهُهُ وَاَلَا نُؤَثِّرُهُ مِنْهُمْ.^١

حضرت می فرمایند که: «اگر شیعیان ما، واقعاً

به آنچه که بر عهده آنها قرار

^١ الإحتجاج، ج ٢، ص ٤٩٨؛ بحار الأنوار، ج ٥٣، ص ١٧٦.

داده شده و بر آن عهده‌ی که بر آنها التزام دارند عمل کنند و متابعت ما را پیشه خود نمایند، به لقاء ما خواهند رسید و از مشاهده ما محروم نخواهند شد.»
در اینجا منظور حضرت تنها مشاهده و لقاء ظاهری نیست، بلکه مقصود حضرت آن است که: حقیقت و نور ولایت در دل آنها متمکن خواهد شد، و آنها راه خدا را با آن نور مشاهده می‌کنند و مسیرشان را تشخیص می‌دهند. و آنچه که موجب ابتعاد آنها از ما می‌شود، همان اعمالی است که انجام می‌دهند و ما را ناراضی می‌کنند، و ما نسبت به آن کارها کراهت داریم.^۱

باید توجه داشت که در این کلام صاحب مقام ولایت کلّیه می‌فرماید: «این اعمال آنهاست که آنها را از ما دور می‌کند، و إلاً ما به آنها از خود آنها نزدیک‌تریم.» یعنی واقعاً اگر کسی بر طبق آنچه که می‌داند عمل کند و خود را گول نزند، او به ما نزدیک است و در نزد ما است.

^۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به سرالفتوح، ص ۷۰؛ امام شناسی، ج ۵، ص ۱۷۷ الی ۱۹۵؛ روح مجرد، ص ۳۷۲ تعلیقه.

تقاضای دستور یکی از علمای معروف قم از

علّامه طهرانی و پاسخ ایشان

روزی یکی از آقایانی که چند سال پیش از دنیا رفت و ایشان را در قم دفن کرده‌اند، در زمان سلطنت شاه خدمت مرحوم آقا رضوان الله علیه آمده بود و از ایشان دستور و برنامه‌ای می‌خواست.

من ایشان را می‌دیدم که یک‌روز در میان برای دو سه مرتبه خدمت مرحوم آقا می‌آمدند و بعد به طور کلی این ارتباط قطع شد. ایشان از معمرین و از علمای معروف قم بود، و سه چهار سال است که از دنیا رفته است.

از آنجا که من در این جریان رفت و آمد داشتم، تا حدودی از مسائل و سخنانی که ردّ و بدل می‌شد، اطلاع پیدا کرده بودم. روزی از مرحوم آقا سؤال کردم: «آقا! ایشان چرا رفت و دیگر نیامد؟»

ایشان فرمودند: «این آقا آمده بود برای اینکه

با ما مصاحبت داشته باشد و از

مسائل سیر و سلوک و دستورات اخلاقی هم

بهره‌مند شود؛ من به ایشان گفتم: آیا شما در این

طلب خود آن قدر مُجِدِّ هستید که آنچه را گفتم بدون

چون و چرا انجام دهید؟!»

(زیرا بالأخره مسأله، مسأله آسانی نیست.

صحبت در سعادت و شقاوت و فلاح و رستگاری

انسان است، و چه بسا ممکن است مطالبی به ذهن

انسان برسد که با منویات ولی در تنافی باشد؛ پس

باید دید که انسان چقدر آمادگی دارد؟)

ایشان فکری کرد و چون در آن موقع وارد

بعضی از جریان‌ها شده بود، گفت: «آقا شما هرچه

بفرمایید اطاعت می‌کنم، اما از این جریان نمی‌توانم

دست بردارم.»

مرحوم آقا در پاسخ فرمودند: «اتِّفَاقاً هَمِینَ جَا

نقطه ضعف شما است و ما نمی‌توانیم با شما کنار

بیاییم؛ چون اوّلین مسأله ما همین است که شما باید

از این جریان دست بردارید.»

ایشان هم رفت و نتوانست استفاده کند و بعد

هم از دنیا رفت.

مراجعه به استاد به شرط عدم پیروی در بعضی

موارد، توجیه عقلی و منطقی ندارد

حال صحبت در این است که: اگر شخصی

بخواهد به حقیقت و واقعیت برسد، دیگر تخصیص

معنا ندارد؛ چراکه اگر شما با توجّه به علم و تجربه و

ادراک و بصیرت خود، ایشان را حق می‌دانید و خود

را در اختیار قرار می‌دهید، معنایش این است که

ایشان در یک افق بالاتری است: افق دیدی که

محدود به علوم اکتسابی و حصولی و مقید به تجارب

شخصی و اجتماعی نیست، دیدگاهی که در

چهارچوب قانون بصیرت و ادراک عادی و عرفی

نمی‌گنجد؛ شما با این وجه نظر نزد او می‌روید و اِلّا

به چه دلیل با اینکه افراد بسیاری بودند به ایشان

مراجعه کردید؟ وقتی برای انسان چنین مسأله‌ای

روشن شود، دیگر عذری نخواهد داشت، و لذا شما

نمی‌توانید از این شخص بزرگ دست بردارید و

اینجاست که خدا جلوی انسان را می‌گیرد.

اگر فرضاً مرحوم آقا به ایشان می‌گفتند: آقا!

برو و خودت را از پشت بام پائین

بپرداز، آیا او انجام می‌داد یا نمی‌داد؟ کسی که می‌گوید: هرچه شما بگویید من انجام می‌دهم، معنایش این است که در این مورد هم تسلیم است. و اِلَّا مسائل مربوط به نفوس و جروح و دماء و یا مسائل مربوط به عِرْض و ناموس و اموال را استثناء می‌کرد؛ در این صورت «شیر بی‌یال و دُم و اِشکم» می‌شود که مولانا می‌گوید:

شیر بی‌دم و سر و اِشکم که دید *** این چنین

شیری خدا خود نافرید^۱

بنابراین، این شخص موتی را که موجب انقطاع او از حیات دنیوی است چون بر طبق دستور است می‌پذیرد، ولی جدا شدن از این جریان خاص را نمی‌پذیرد!

اینجاست که مسائل نفسانی جلو می‌آید و مانع از پذیرش حق می‌شود، و با این توجیهاات که: آقا! چرا شما بعد از سال‌ها مبارزه از این جریان درحالی‌که عده‌ای به شما چشم دوخته‌اند، جدا شدید؟ و با رفتن شما چنین و چنان می‌شود، از

^۱ مثنوی معنوی، دفتر اول.

پذیرش حق سر باز می زند.

این مطالب را که عرض می کنم واقعیت دارد؛
إن شاء الله خداوند دست انسان را بگیرد. گاهی انسان
قبل از اینکه وارد جریانی شود نسبت به آن نظری
دارد، و چه بسا ممکن است آن را قدح و مذمت کند
(مثلاً اگر پست و مقامی پیشنهاد شود، واقعاً قبول
نمی کند و مذمت هم می کند و مفسد آن را در نظر
می آورد) اما همین که بآی نحو کان وارد آن جریان
شد و یکی دو سال گذشت، اگر به او بگویند: حال
از این جریان بیرون بیا، دیگر مسأله برای او خیلی
سخت خواهد شد.

زیرا اکنون در این جریان وارد شده، و با
معاریف و اقوامی آشنا شده، حیثیت

و شخصیتی پیدا کرده، روی او حساب می‌کنند و الآن برای خود کسی شده، در منزل و منظر زن و بچه خودش اعتباری پیدا نموده، حال اگر دفعتهاً به او بگویند: «آقا جان! تو خود می‌دانی که این جریان با سابقش تفاوتی نکرده است، و به همین مقدار ما از خدمات تو ممنون هستیم و از این پست کناره بگیر» در اینجا حساب او با کرام الکاتبین است و مسأله برای او خیلی مشکل خواهد شد.

شمه‌ای از حالات آیه الله حاج ملاعلی کنی
رحمة الله عليه

خداوند مرحوم حاج ملاعلی کنی را رحمت کند؛ ایشان از بزرگان علماء طهران به حساب می‌آمد و در زمان مرحوم شیخ انصاری مرجع علی‌الإطلاق طهران بود. طهران در آن زمان پایتخت بود. ایشان در زمان ناصرالدین شاه بود و ناصرالدین شاه به شدت از او می‌ترسید؛ زیرا او حاکم شرع و مبسوط الید بود.

می‌گویند: روزی ناصرالدین شاه برای شکار به بیرون از طهران رفته بود، موقع عصر که شد به

اطرافیان خودمی گوید: باید هرچه زودتر به طهران برگردیم. آنها گفتند: اعلیٰ حضرت! هنوز تا غروب مدتی باقی مانده است. او گفت: باید برگردیم! می‌دانید چه فکری کرده‌ام؟ الآن به این فکر افتادم که اگر آخوند ملاءعلی کنی به مردم بگوید: دروازه‌ها را بر شاه ببندید، دیگر ما پشت دروازه خواهیم ماند و آن وقت چه کسی می‌تواند دروازه‌ها را به روی ما باز کند؟!

آری، ایشان چنین عالم با اقتداری بود، و دم و دستگاه بسیار مفصلی هم داشت. و البته همه اینها بر اساس مصلحت بود؛ چراکه می‌خواست با شاه مقابله کند.

کشیدن خط راه‌آهن توسط انگلیسی‌ها در ایران، بهانه برای ورود استعمار

در آن زمان خارجی‌ها آمده بودند و می‌خواستند که در ایران ریل راه‌آهن بکشند، تا اینکه قضیه به سمع مرحوم آخوند حاج ملاءعلی کنی رسید و ایشان این معاهده را وتو کرد و با آن مخالفت نمود. البته این طرح‌ها وسائط و وسائلی برای نفوذ و ورود

استعمار در ایران و از بین بردن فرهنگ اسلام و تشیع بود؛ این طرح گرچه ظاهر آراسته‌ای داشت ولی منویات و مسائل پشت‌پرده برای بسیاری مشخص بود. در این موقعیت عده‌ای تبلیغ می‌کردند که این آخوندها کسانی هستند که

می‌خواهند ملت را در همان عقب افتادگی
نگه دارند؛ امروزه دنیا در حال ترقی است و چنین و
چنان شده است و مسائل تغییر و تبدل پیدا کرده
است، آخر این کار ایشان چه معنا دارد؟! تا اینکه در
منزل مرحوم آخوند مجلسی تشکیل شد و نمایندگان
آنها هم در آن شرکت کردند.

تشبیه لطیف نفس به گوساله‌ای که به گاو

تبدیل می‌شود

مرحوم آخوند به یکی از غلامان و نوکران
دستور داد و گفت: برو و فلان گاو را از طویله به
وسط مجلس بیاور؛ او هم رفت و یک گاو عجیب و
غریبی را در همان مجلسی که وزیرای ناصرالدین شاه
و مأمورینی از دُول سه‌گانه خارجی نشسته بودند
آورد.

مرحوم آخوند به آن نوکر رو کرد و گفت: این
گاو را از فلان درب (دری که افراد از آنجا رفت آمد
می‌کردند) بیرون ببر، درحالتی که آن گاو بسیار بزرگ
و ارتفاعش از در بیشتر بود و از در بیرون نمی‌رفت.
در این موقع مرحوم آخوند به آنها رو کرد و

گفت: وقتی که ما این گاو را آوردیم آن را از همین دری که الآن رد نمی‌شود وارد کردیم، زیرا آن وقت کوچک بود، ولی الآن بزرگ شده و دیگر نمی‌تواند از این در بیرون برود؛ و این جواب شماست.

صحبت در این است که نفس انسان تا وقتی در موقعیت مناسب قرار نگرفته است، خیلی رجز می‌خواند که چرا چنین و چنان می‌کند، کارهای خلاف انجام می‌دهند، اینجا و آنجا اشکال دارد، چرا به داد کسی نمی‌رسند و ... اما وقتی که خود انسان در آن موقعیت قرار گرفت و آن موقعیت و مقام به سراغ او آمد و بر تمام شرایش وجود او پنجه درافکند، به طوری که به تدریج استعداد و حریت فکری و نفسی و آزادمنشی و سرّ انسان را مخدول و مغلوب هواهای نفسانی و شیطانی کرد، ناگهان متوجّه می‌شود که دیگر مفرّی ندارد و هیچ توان و قدرتی برای استخلاص از این مهلکه وجود ندارد. و آنجاست که شروع به توجیه کردن مطالب و کارهای

خود می کند؛ لذا دیده می شود که همین آقای
که دو سال پیش از این جریان مذمت و انتقاد می کرد،
الآن آن را مدح و توجیه می کند.

داستان شخصی که قبل از رسیدن منصب و

مقام به دیگران اعتراض می نمود

یک وقتی در مجلسی که بسیاری از افراد در
آن شرکت می کردند و دیگر خصوصیاتش را ذکر
نمی کنم حضور داشتم. در آن مجلس مطالبی از
این طرف و آن طرف مطرح می شد، و افرادی هم که
حضور داشتند از مسائل مملکتی و سایر مطالب به
طور کلی اطلاع داشتند. طبعاً در آن مجلس مطالب
خوشایندی مطرح نمی شد و گاهی اسمی از افراد به
میان می آمد، و لذا من هم قدری مکدر شدم و
روی هم رفته خوشم نیامد و برای مرتبه بعد که من را
دعوت کردند دیگر نرفتم و به آنها گفتم: اینها مطالبی
است که نیاز به گفتن و شنیدن ندارد؛ اینکه فلانی
مرتکب فلان کار شده به ما چه مربوط است؟ و
بالآخره ما هم در حدود شعور و بصیرت و ادراک
خود به این مقدار می دانیم؛ چرا انسان نسبت به افراد

سوء ظن پیدا کند؟ این کار صحیح نیست.

در آن مجلس شخصی بود که خیلی بیش از دیگران در طرد و مذمت این افراد حرارت و حمیت به خرج می داد، و خلاصه صحبت ایشان این بود که: بعضی افراد مانند مغازه‌های یک بری که فقط از یک زاویه با خارج ارتباط دارند، یک بر هستند، و بعضی افراد هم مانند مغازه‌های دو بر، دو بر هستند و گاهی به این طرف و گاهی به آن طرف می غلطند، و بعضی هم سه بر دارند.

آن وقت به طعنه می گفت: «در چنین وضعیتی باید افراد شش بر باشند و امروزه این افراد هستند که می توانند کاری انجام بدهند، و اِلَّا تا شخصی بخواهد حرفی بزند، طبعاً با مشکلاتی مواجه می شود. افرادی که الآن در رأس کار هستند شش برند؛ امروز این طور سخن می گویند و فردا به نحو دیگری حرف می زنند.»

مدتی از این جریان گذشت و خود ایشان هم به پست و مقامی رسید؛ روزی یکی از دوستان از ایشان سؤالی می کند که: چرا فلان مطلب باید

این طور باشد؟! در پاسخ می گوید: مشخص است که

انسان باید تابع دولت و حکومت باشد، و چون

حکومت حکومت اسلامی است، پس هر دستوری مُطاع است.

در اینجا می‌بینیم ایشان در عرض مدت کوتاهی حرفی می‌زند که به جای شش بر باید شصت بر داشته باشد تا بتواند چنین مطلبی را با این وسعت بگوید.

باری، این نفس اماره است که حریت و آزادمنشی در فکر و اندیشه و عمل را از انسان سلب می‌کند، و او را در محدوده‌ای قرار می‌دهد که موجب می‌شود تمامی استعدادات متبدّل و متغیر و متحوّل شود، و بعد هم شروع می‌کند به توجیه در توجیه و تأویل در تأویل، و این بسیار عجیب است.

عنایت و لطف، پشتیبان کسانی است که قدم

صدق در راه او برمی‌دارند

اینها همه برای این است که انسان نمی‌خواهد واقعاً قدم در راه بگذارد، و اِلّا اگر قدم صدق در راه خدا بردارد و واقعاً عمل کند، عنایت و لطف پروردگار پشتیبان او خواهد بود.

رند عالم‌سوز را با مصلحت بینی چه کار *** کار

مُلک است آن که تدبیر و تأمل بایش^۱

آن کسی که می‌خواهد دو روزی را در این

عالم طی کند و به مقصود برسد، چه به اینکه بنشیند

و دائماً از این طرف و آن طرف بگوید و از این اوضاع

و مسائل و موضوعات و تغییر و تغییرها گفتگو

نماید؟! این مسائل به ما مربوط نیست!

اگر به آن طلبه یا دانشجویی که به زمان

امتحانش چند روز بیشتر باقی نمانده و تمام وقتش

را صرف مطالعه می‌کند بگویند: بیا این برنامه

تلویزیون را تماشا کن، می‌گوید: این تلویزیون

مبارک شما باشد، الآن وظیفه من این نیست؛ زیرا اگر

بخواهم در این شرائط این برنامه را تماشا کنم از

امتحان بازمی‌مانم و نمره نمی‌آورم. یا اگر به او

بگویند: بیا دو روزی با هم به گردش برویم

می‌گوید: فعلاً این گردش برای شما باشد، این وظیفه

من نیست.

مرحوم علامه طهرانی: «سالک باید مثل کسی

^۱ دیوان حافظ، غزل ۲۸۶.

باشد که شب امتحانش را می‌گذرانند»

مرحوم آقا رضوان الله عليه می فرمودند:
«سالک در این دنیا باید مثل آن کسی باشد که شب
قبل از امتحان را می گذراند.» در چنین شبی اصلاً
کسی نمی خوابد؛ زیرا فردا سرنوشت او رقم
می خورد و اگر باز بماند، برای همیشه مانده است.
کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش ***
کی روی، ره ز که پرسی، چه کنی، چون باشی^۱

* ***

ای دل ار عشرت امروز به فردا فکنی *** مایه نقد
بقارا که ضمان خواهد شد^۲

امروز برای امروز است و فردا هم برای فردا.
در کارهای خود نگوئیم فردائی هم خواهد آمد، نه
آقا جان! هیچ معلوم نیست؛ یک لحظه جناب
عزرائیل علیه السلام می آید و قلب می ایستد و دیگر
کار انسان تمام است و هیچ تضمینی هم وجود
ندارد.

اینکه گفته می شود: «الآن مصلحت در این

^۱ همان مصدر، غزل ۴۵۳.

^۲ همان مصدر، غزل ۲۳۴.

است که فلان کار از امور دنیا را انجام دهم و چنین و چنان کنم»، به مقداری صحیح است که برای زندگی انسان ضرورت دارد، و اما اضافه بر مقدار ضرورت که وقت و فکر انسان را بگیرد، برای سالک مضرّ و مربوط به آدم‌های بی‌کار و بی‌عار است.

آن کسی که درد دارد، فوراً خود را به طبیب نشان می‌دهد و اِلّا ممکن است مشکلی باشد که اگر دیر اقدام کند خطری غیر قابل جبران برای او پیش آید.

شما به جوّی که امروزه بر ما حاکم است و به این اوضاعی که بر ما می‌گذرد، نگاه کنید و ببینید مردم در چه حال و هوا و اوضاعی سیر می‌کنند!

گویند: به یک سیگاری گفتند سیگارت را ترک کن، گفت: من اصلاً شب را به عشق سیگار می‌خوابم تا صبح بیدار شوم و سیگار بکشم، و از شما در تعجبم که شما به عشق چه چیز می‌خوابید؟! حال ببینید که ما نسبت به او چه قضاوتی داریم و او نسبت به ما چه قضاوتی می‌کند!

آری، توده مردم این چنین هستند. اکنون باید دید آیا واقعاً به آن حد از علم و عقل رسیده‌ایم که به جای اینکه دو ساعت عمر خود را صرف مشاهده برنامه‌هایی نمائیم که از اوّل تا آخر آن هیچ چیزی بر معلومات ما اضافه نمی‌کند مگر خراب شدن ذهن و خرد شدن اعصاب و درهم ریختگی فکر، بیاییم سه چهار ورق از مطالب واقعی و کتاب‌های سودمند و علوم الهی را برای خود تحصیل کنیم؟! اگر به این مرحله رسیدیم آن وقت سالکیم.

سالک واقعی در خود احساس درد می‌کند و

تمام توجهش به ولی خداست

سالک واقعی کسی است که در وجود خود احساس درد دارد و ما الآن درد نداریم، سالک کسی

است که عار دارد و ما الآن بی عار هستیم، سالک کسی است که عقل و ادراک دارد؛ اگر واقعاً انسان به این مرحله رسید، آن وقت اسم سالک بر او صدق خواهد کرد.

ما در گذشته نزد بزرگانی بودیم و افرادی را می دیدیم که وقتی به حضور این بزرگان می رسیدند فقط منتظر این بودند که این و آن چه می کند و چه رفتاری دارند و چگونه نماز می خوانند و چگونه روزه می گیرند؛ آخر به تو چه ربطی دارد؟! تو اکنون الماسی گرانبها در دست داری و آن وقت دائماً به این طرف و آن طرف چشم دوخته ای که دیگران چه در جیب دارند و به چه مقام و مرتبه ای رسیده اند و چه گفتند و چه حرفی زدند؟! آخر ما که خود هزار بدبختی و بیچارگی داریم، تا کی باید تا این حدّ جاهل باشیم که درد خود را فراموش کنیم و به دنبال دیگران برویم!؟

من خود شاهد بودم که مرحوم آقای حدّاد بارها به یکی از شاگردان می‌فرمودند: به تو چه مربوط است که این شخص آمده و فلان کار را کرده است؟! آخر تو چه کاره‌ای؟! به تو چه ربطی دارد که فلانی اینجا آمد و رفت دارد، و فلان کار را کرده است؟! آخر مگر تو قیّم و ولی و وکیل اینها هستی؟! بیا و استفاده‌ات را بکن و برو این مطالب را به کار ببند!

علاّمه طهرانی، تنها فردی که در خدمت

حضرت حدّاد سرگرم به خود بود

از میان تمام شاگردان آقای حدّاد، تنها کسی که سرگرم به کار و راه خود بود، پدر ما بود که می‌آمد و می‌نشست و واقعاً به هیچ چیزی کار نداشت.

چرا چنین بود؟ چون ایشان درد داشت و آنها نداشتند؛ ایشان در درون خودش احساس مرض می‌کرد و به دنبال معالجه بود و آن شخص نه احساس درد می‌کرد و نه به دنبال چاره می‌رفت. و دائماً به این و آن ایراد می‌گرفت که تو در اینجا این کار و تو فلان کار را انجام دادی، و بدبخت مسکین

تمام عمرش را به این حرف‌ها گذرانند.

بارها می‌شد که من خدمت بعضی از رفقا و

دوستان عرض می‌کردم که: «این مطلبی را که شما

احساس می‌کنید مربوط به شخص شماست، قابل

انتقال به دیگری نیست!» ولی باز می‌دیدیم که

می‌روند و به دیگری هم انتقال می‌دهند؛ آخر شما در

اینجا چه کاره هستید؟! پس اینکه به شما می‌گوییم

این مطلب قابل انتقال به دیگری نیست، معنایش

چیست؟!

تو راحت را طی کن و با کسی کاری نداشته

باش! چرا حرفی را نقل می‌کنی که شنونده طاقت

شنیدن آن را ندارد و مفسده بار می‌آورد؟! چرا انسان

سر خود مطلبی را پخش کند که مفسد و تبعاتی را

بار بیاورد که قابل کنترل نباشد و موجب خطراتی

شود؟! مگر خدا زمام امور دین و دنیای مردم را به

دست شما سپرده است؟! مگر بر شما وحی شده

است؟! مگر بر شما تکلیفی شده است که بیائید و از

این و آن دستگیری کنید؟!

این را بدانید که: این افراد اصلاً راه به جایی نخواهند برد و ابداً قدم از قدم برنخواهند داشت. آن کسی که هم و غمش فقط این باشد که دائماً نزد این و آن برود و این مطالب را بگوید، یک ذره حرکت نخواهد کرد؛ من این را تضمین می‌دهم و شما روز قیامت جلوی مرا بگیرید!

البته نه اینکه ما واجد این مطالبیم، ما که از خود هیچ نداریم، و فقط در همین حدّ که دور هم بنشینیم و صحبت و انس و مجالستی داشته باشیم، مطلوب ماست؛ ولی این مطالب را چون به چشم خود دیده‌ام عرض می‌کنم.

هر وقت دیدید فردی سرش را در لاک خود فروبرده و به خود فکر می‌کند، بدانید که او احساس درد می‌کند؛ مگر در صورتی که تکلیف بر حرف زدن باشد.

به دست دادن ملاکات، یکی از مسائل مورد

نظر مرحوم علامه

لذا یکی از مسائلی که همیشه مورد نظر بود و مرحوم آقا هم روی آن بسیار تکیه داشتند، به دست

دادن ملاکات به افراد بوده است.

ما می‌دیدیم ایشان در زمان حیاتشان خیلی صحبت می‌کردند؛ به یاد دارم مدتی در شب‌های سه‌شنبه تفسیر بعضی از آیات خاص قرآن مثل تفسیر آیه (**اللَّهُ نُورٌ**)^۱، و در سال‌های متمادی شرح احادیث قدسیه «یا أحمد» و «یا عیسی»، و در سایر شب‌ها هم تفسیر قرآن، دائر بود. در روزهای جمعه هم جلسات سیار برقرار بود که خودشان صحبت می‌کردند، و بعدها به مسجد قائم منتقل شد. حال، آیا فقط مأموریت ایشان این بود که مانند ضبط صوت بیایند و یک نواری را بگذارند و بعد هم تمام شود و بروند؟! مسلماً این نبود.

مطلوبیت مجالس سیدالشهداء، جهت رسیدن

به ملاکات است

امروزه مردم صرفاً در مجالس عزاداری شرکت می‌کنند و از نظر آنان نفس مجلس عزاداری مطلوبیت دارد؛ درحالی‌که مطلوبیت مجلس

^۱ سوره النور (۲۴) صدر آیه ۳۵.

عزاداری سیدالشهداء به این است که ذاکر از مناقب
و مطالب سیدالشهدا در عاشورا و غیر عاشورا و نیز
از

مطالبی که اصحاب و بزرگان بیان کرده‌اند
بگوید تا مردم استفاده کنند، نه اینکه فقط بنشینند و
گریه کنند و بروند.

ما گمان می‌کنیم اقامه مجالس عزا فقط به این
است که بیاییم و بنشینیم و برویم؛ یعنی از نظر ما
نفس شرکت در این مجلس مطلوبیت دارد،
در حالی که قضیه این نیست. امام حسین علیه‌السلام
در روز عاشورا حتی به ما که امشب در اینجا
نشسته‌ایم پیغام داده است و مطالب آن حضرت در
روز عاشورا برای امروز و امشب ما است، مطالب
حضرت سجاد و حضرت زینب و سایر ائمه علیهم
السلام برای امروز و امشب ما است.

آن وقت ما پوست را گرفتیم و از مغز و نتیجه
و مطلوب غافل شدیم و اصلاً با آن کاری نداریم؛
یعنی شعار و ظاهر را حفظ کردیم، ولی به‌طور کلی
بقیه مطالب را کنار گذاشتیم.^۱

اگر فرضاً عاشورای دیگری تکرار شود ما در

^۱ رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۸۸ تا ۲۱۰؛ اربعین در فرهنگ
شیعه، ص ۴۹ الی ۷۲.

کدام سپاه قرار داریم؟

امام حسین در روز عاشورا برای ما این پیام را داد که اگر عاشورای مجدّدی تکرار شود، نکند که ما در لشکر عمر سعد باشیم! مگر افراد لشکر عمر سعد ریش تراش و کراواتی بودند؟! آنها هم اهل نماز و روزه بودند. عمر سعد (پسر سعدوقاص) امام جماعت و عالم کوفه بود، و همین طور شمر بن ذی الجوشن کسی بود که خیلی از افراد او را برای ادای شهادت در محاکم قضائی می بردند.

این افراد آنچنان که در عکس ها با سبیل های از بناگوش دررفته معرفی می شوند، نبوده اند. شمر از فرماندهان و سرلشگران جنگ صفین بود، و در رکاب امیرالمؤمنین شمشیر می زد، و حتی شمشیری به صورتش خورد که اگر قدری محکم تر خورده بود، شهید شده بود!^۱

این مسأله بسیار مهمی است که مردم او را برای ادای شهادت به محاکم می بردند؛ یعنی چنین افراد

^۱ وقعة الصفین، ص ۲۶۷.

وجیهی بودند ولی مشکل آنان این بود که به آنچه که می‌دانستند عمل نکرده بودند. انسان واقعاً از این قضایا در عجب می‌ماند. این اخلاق و رفتار و مواجّه و کردار بزرگان بود که افراد را جذب می‌کرده است. چنانچه امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: «کونوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ؛^۱ مردم را با غیر زبانتان (با عملتان) به سوی خدا دعوت کنید.»

ملاک‌هایی که مرحوم علامه در صدد بیان آن

بودند

بنابر آنچه گذشت این مطالبی را که بزرگان بیان می‌فرمودند، برای این بود که ملاک به دست ما بدهند؛ ملاک‌هایی مانند: گذشت، انفاق، ایثار، تعقل، تفکر، دستخوش هوا و احساس نشدن، موقعیت را سنجیدن، خود را در برابر دیگران مساوی دیدن، خود را در برابر خدا عبد دیدن، اختیاری را در خود ندیدن و خود را تسلیم اراده و مشیت خدا کردن. اینها همان مطالبی بود که مرحوم آقا در این سالیان

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۷۷؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۰۹.

دراز (بیست و دو سالی که ایشان از نجف به طهران مهاجرت کردند) بیان می فرمودند.

مرحوم علامه تنها مرد عمل به آنچه که خود می گفت

و من گمان می کنم هیچ کسی غیر از خودشان به این حرف ها عمل نمی کرد؛ یعنی ایشان هم گوینده بود و هم عمل کننده. با شناختی که ما نسبت به ایشان داشتیم واقعاً ایشان در مقام صداقت و عدالت و حفظ امانت و ایثار و انفاق و مردانگی و غیرت، بالادست نداشت!

یعنی هرچه را که می گفت جلوتر از گفته خود، عمل می کرد و در عمل از همه جلوتر بود. در همان ایام روزی به عدّه‌ای گفتم: این حرف هایی را که امشب آقا زدند فقط باید خودشان به آن عمل کنند. فقط ایشان مردش بود و تا آخر هم ایستاد و بهره اش را هم برد، و البته هر کسی به هر اندازه عمل کند بهره می برد.

إن شاء الله در فقرات دیگر حدیث عنوان
بصری مطالبی در این زمینه عرض خواهیم کرد.
امشب در نظر داشتم راجع به مسأله مهمّ: «حالات
مختلفه سلوک: ارتباط انسان با ولی، ارتباط انسان با
وصی، ارتباط انسان با پروردگار در صورت عدم
وجود و دسترسی به ولی و وصی» که بسیار مطلب
حساس و مهمّی است، صحبت کنم و به این مسأله
بپردازم، ولی موفق نشدم. و لذا این بحث را به جلسه
آینده موکول می‌کنیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ